

کمونیسته‌ها و جنبش کارگری

سالهاست که بحثی تمام نشدنی در میان نیروهای چپ ایران جریان دارد دائر بر این که در تشکلیابی کارگران سندیکا خوب است یا شورا؟ مجمع عمومی خوب است یا کمیته‌های مخفی کارخانه؟ تشکلیابی باید مستقل از دولت و احزاب باشد یا نه؟ و غیره.

گرچه طرح چنین مسائلی و بحثهایی بی‌فایده نبوده و کمک به بالا رفتن درک این نیروها از مسائل مربوط به سازمان‌یابی کارگران می‌شود، اما چنانچه این بحثها در همین حد باقی مانده و به سطح برنامه‌ی عملی نرسند - که مربوط به محیطه‌ی شیوه و تاکتیک مبارزه برای پیش‌برد امر سازماندهی می‌شود و در آن صورت بالا جبار تحلیل مشخص از وضع مشخص ایران و آرایش طبقاتی در آن پیش می‌آید - آن وقت چنین کاری نه باعث ارتقاء مبارزات کارگران در ایران می‌شود و نه به از بین بردن تشنت نظری در میان نیروهای چپ منجر می‌گردد.

به بررسی نقطه‌نظرات مطرح شده بپردازیم:

استدلالاتی که معمولاً در زمینه‌ی مناسب یا غیر مناسب بودن نوع تشکل می‌شوند از این‌جا آغاز می‌گردند که سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری در سطح جهانی اساساً رفرمیست و سازش‌کار از آب درآمده‌اند؛ رهبران آنها نوکران سرمایه شده‌اند و نتیجتاً این تشکلهای نه تنها از حقوق کارگران دفاع نمی‌کنند، بلکه مانع پیش‌روی جنبش کارگری در جهت احقاق حقوق کارگران شده و آنها را به سازش می‌کشانند. از این واقعیت موجود برخی نتیجه می‌گیرند پس باید در ایران با ایجاد سندیکا و اتحادیه‌ی کارگری مخالفت کرد و بر لزوم ایجاد شوراهای که پیش‌رفته‌ترین نوع تشکل کارگری و محصول دوران انقلابی هستند، پافشاری نمود که هم سیاسی هستند، هم سیستم انتخابی غیر بوروکراتیک دارند و هم کارگران را برای اداره‌ی قدرت آماده می‌سازند و... برخی حتا یک گام به پیش نهاده و می‌گویند اگر جنبش کارگری لغو کارمزدی را در دستور کار خود قرار ندهد به‌آلت دست بورژوازی تبدیل می‌شود.

اگر افکارمان را از آسمان بی‌مرز پروازهای ذهنی پائین آورده و پا در زمین مشخص مبارزات طبقاتی جاری بگذاریم و عین را مبداء حرکت خود قرار دهیم اوضاع به‌گونه‌ای دیگر پیش می‌رود، فارغ از تصورات ما! در هر جامعه‌ی طبقاتی، مرزهای مشخصی به دقت علوم ریاضی بین طبقات کشیده نشده‌اند. طبقات متضاد و متخاصم تا حدی در هم فرو می‌روند، درست به مثابه دو کشتی‌گیری که برای شکست رقیب به هم می‌چسبند و از فوننی که یاد گرفته‌اند و با استفاده از فرصتها و اشتباهات رقیب می‌کوشند تا پشت او را به‌زمین برسانند. این در هم فرو رفته‌گی برای شکست دادن رقیب اجباری است و نه دل‌خواهی! بورژوازی از طریق تطمیع و کشاندن کارگران یقه سفید به‌سوی خود در امر یکپارچه‌گی صف مبارزاتی کارگران اخلاص ایجاد کرده و آنها را به تفرقه می‌کشاند. با امتیاز دادن به کارگران کشورخودی، رقابت بین کارگران مهاجر با آنها را شدت می‌بخشد، با استفاده از نیروی کار ارزان کارگران مهاجر و بی‌کار بازار سیاه در میدان عرضه و تقاضای نیروی کار ایجاد می‌کند، از دادن کار نیمه وقت و بامزد کم به زنان کارگران تمام وقت را تحت فشار قرار می‌دهد تا به شرایط سنگین استثماری‌اش تن دهند و حتا احزاب کارگری را به‌کج راه رفرمیسم و سازش طبقاتی می‌کشاند و غیره. متقابل‌اروشتن‌فکران و صاحبان سرمایه‌ی ورشکست شده به سوی پرولتاریا می‌آیند و پرولتاریا از توان آنها در امر پیش بردن مبارزات طبقاتی‌اش استفاده می‌کند. یا کارگران، در مبارزه برای کسب حقوق پای‌مال شده‌شان و در شرایطی که منسجم نیستند، مبارزه را گام به گام پیش می‌برند و از اول به آخرین حربه‌ی موثرشان که قیام قهرآمیز است، دست نمی‌زنند و در هر لحظه‌ی مشخص و به نسبت وضعیت آرایش و توان عینی و نه صرفاً ذهنی خود، حتا بعضاً به سازش موقتی با بورژوازی می‌پردازند؛ یعنی با بورژوازی کنار می‌آیند تا به بخشی از هدف مشخص خود برسند. طبعاً هرچه کارگران در شرایط مشخصی سازمان یافته‌تر بوده و پیش‌روان جنبش کارگری در راس مبارزات آنها قرار گرفته و تاکتیکهای مناسب مبارزه را در پیش بگیرند، مبارزات کارگری قاطعانه‌تر پیش خواهند رفت.

نقطه‌نظراتی که وظیفه‌ی عنصر پیش‌رو را در مبارزه‌ی طبقاتی، به‌عهده‌ی کل طبقه‌ی کارگر می‌گذارد و یا بدون تحلیل دقیق از اوضاع آرایش طبقاتی، کارگران را دعوت به مبارزه در پیش‌روترین سنگرها می‌کند و در غیر این صورت تلاش مبارزاتی کارگران را با انگ رفرمیسم و سازش‌کاری جواب می‌دهد، نه تنها به رشد جنبش کارگری کمک نمی‌کند، بلکه آن را ناخواسته به پاسیویته، آشفته‌فکری و نهایتاً به شکست می‌کشاند.

درک این نکته ابتدائی چندان مشکل نیست که هر مبارزه‌ی کارگری علیه سرمایه‌داری، که به ضعف صاحبان سرمایه بیانجامد، یا در چارچوب منافع صنفی‌شان باشد، مبارزه‌ای است ضد سرمایه‌داری که هدفش جلوگیری از استثمار افسارگسیخته‌ی کارگران است و بیرون کشیدن بخشی از ارزش اضافه تولید شده‌شان از حلقوم سرمایه‌داران؟ هرچند هم که در تحلیل نهائی رفرمیستی باشد. از آنجمله‌اند مبارزه برای بالا بردن مزد کارگران با در نظر گرفتن تورم و گرانی، مبارزه برای بیمه بهداشت، درمان و بی‌کاری، مبارزه برای ایاب و ذهاب مجانی کارگران به کارخانه، غذا و شیر مجانی به‌هنگام کار، ایجاد مسکن مجانی، کم کردن ساعات کار، ایجاد مهد کودک و شیرخوارگاه در محل کار زنان، مزد برابر در مقابل کار برابر زنان بامردان، آموزش حرفه‌ای و سوادآموزی مجانی، مبارزه برای ایجاد تشکلهای مستقل کارگری و غیره و غیره، ماهیتی ضد سرمایه و سوسیالیستی دارند و کارگران در مکتب این مبارزه تدریجاً پرورش یافته و سیاسی می‌شوند.

البته پیش‌روان کارگری خواست کارگران را در چارچوب مسائل و خواسته‌های ذکر شده در بالا محصور نمی‌کنند و می‌دانند که به‌این خواسته‌ها سرمایه‌داران هرگز به‌طور تمام و کمال و حتا نیمه تمام و کمال پاسخ نخواهند داد و لذا از یک طرف کارگران را در این مبارزه‌ی مشخص متشکل می‌کنند و از سوی دیگر آگاهی سیاسی آنها را بالا می‌برند تا به‌این نتیجه برسند که باید قیام کرده و قدرت سرمایه را به‌زیر بکشند.

بنابراین، عدم دفاع قاطعانه از خواسته‌های به‌حق کارگران به بهانه‌ی رفرمیستی بودن آنها، کوتاه بینانه و فارغ از زمان و مکان می‌باشند و کوچک‌ترین انعکاس مثبتی هم در میان کارگران نخواهند یافت. طبقه‌ی کارگر به‌طور روزمره و هر ساعت و هر دقیقه با بورژوازی بر سر بهبود وضعیت معیشتی و سازمان‌یابی‌اش درگیر است و پشتیبانی از این مبارزه به‌حق است.

مشکل دیگر این است که آیا اتحادیه‌های کارگری بنابه تعریف سازش‌کار یا رفرمیست هستند یا عامل دیگری در کارشان اخلاص می‌کند؟ اگر به تاریخ مبارزات سندیکائی توجه کنیم در صد و اندی سال گذشته این تشکلهای اساسا تحت نفوذ احزاب سوسیال دموکرات، کمونیست و یا رویونیست بوده و به طور غیر اساسی نیز تحت تأثیر احزاب بورژوائی قرار داشته‌اند. غلبیدن احزاب سوسیال دموکرات به اپورتونیسم و رفرمیسم در رشد مبارزات کارگران و قفهی بزرگی ایجاد نمود. "سازمان کارگری" سوئد، "نیروی کارگری" فرانسه و غیره از آن جمله‌اند. "کنفدراسیون عمومی کارگران" فرانسه تا زمانی که حزب کمونیست فرانسه تا حدی که انقلابی عمل می‌کرد، رفرمیستی نبود و زمانی که این حزب به رویونیسم، رفرمیسم و پارلمانتاریسم گروید، این سازمان کارگری نیز تغییر ماهیت داد.

بدین ترتیب، سندیکا می‌تواند سرخ باشد یا رفرمیست و حتا زرد، نسبت به این که چه خط مشی طبقاتی بر آن حاکم است. لذا معیار سنجش یک سندیکا نه شکل آن بلکه محتوای برنامه‌ی آن است و عمل‌کردش در آن راستا. چپ‌های جدا از طبقه‌ی کارگر ایران چه بخواهند و چه نخواهند، احزاب مختلف موجود در جامعه در تشکلهای کارگری نفوذ کرده و می‌کنند تا از آنها به سود خط طبقاتی خود بهره ببرند. بنابراین در طبل توخالی استقلال تشکلهای کارگری از احزاب کوبیدن بی‌حاصل است. باید آنها نت ناچور خود را کنار بگذارند و بر طبل "پیش به سوی پیوند با کارگران و جنبشهای کارگری" و "ایجاد تشکلهای کارگری مستقل از ارتجاع حاکم" بکوبند. شوراها نیز تنها زمانی می‌توانند درست عمل کنند که تحت هدایت خط درست قرار گیرند و نمونه‌ی عمل‌کرد شوراها کارگران در روسیه قبل و به هنگام انقلاب اکتبر در برابرمان هست و از تغییر خط آنها از رفرمیستی و سازش‌کارانه به انقلابی سخن زیاد رفته‌است!

هر اندازه که خط کمونیستی در درون جنبش کارگری نفوذ داشته‌باشد، به همان نسبت تشکلهای کارگری انقلابی عمل خواهند کرد. لذا باید از شکل گذشت و به محتوا پرداخت و دید در شرایط مشخص ایران چه شکلی قابل تحقق است و باچه محتوایی.

با این مقدمه به وضعیت مشخص ایران برمی‌گردیم :

در ایران نظامهای استبدادی چه در شکل سلطنت زمینی "خدا" و چه در شکل سلطنت آسمانی "ولایت فقیه"، هیچ‌گاه حق مسلم کارگران را در متشکل شدن به رسمیت نشناخته‌اند. کارگران حق اعتصاب ندارند. اگر قرار است تشکلی کارگری درست شود، باید حتما فرمایشی باشد و در خدمت صاحبان سرمایه. تشکلهای چپ مدافع کارگران نیز به سهمناکترین شکلی سرکوب شده و می‌شوند و یا از طریق نفوذ خطی یا فردی به انشعاب و داغان شدن کشانده می‌شوند. جنبش کارگری از داشتن ستاد سیاسی رهبری‌کننده‌ی پیش‌رو خود. حزب کمونیست واحد و سراسری - محروم است. در چنین شرایطی، تعدادی از فعالین کارگری در ایران، که ضرورتا هم از نظر فکری یک‌دست نیستند، برای ایجاد تشکل مستقل کارگری - مستقل از دولت و کارفرمایان - تلاش می‌کنند. سازمان جهانی کار که در هم‌سوئی با سیاست امپریالیستی به منظور ایجاد تغییراتی در ایران به نفع نفوذ افسارگسیخته‌تر سرمایه‌های فراملی بر بازار کار ایران، زمانی تا حدی فشار بر دولت ایران وارد کردند تا در ایجاد تشکلهای

مستقل کارگری دخالت نکند و همان‌طور که می‌دانیم پس از مدتی رفت و آمد به ایران، اینان تشکلهای فرمایشی شوراها را اسلامی و خانه‌ی کارگر را به‌مثابه تشکلهای کارگری به رسمیت شناختند، فعالین کارگری از این فرصت و شکاف به‌وجودآمده استفاده کرده و خواسته‌های خود را مطرح کردند و بالاخره طی نامه‌ای با امضای بیش از ۴ هزار کارگر به وزارت کار و سازمان جهانی کار، اجازه تشکیل تشکل مستقل خود را نمودند، هرچند که این تاکتیکی بود که می‌توانست در رابطه با این سازمان سازش‌کار جهانی و ماهیت ارتجاعی وزارت کار ایران توهم آفرین باشد، تاکتیکی بود در خدمت به‌سازمان‌یابی شان. شاید همین جا بی‌مورد نباشد ذکر کنیم که اگر برای جلوگیری از سنگسار یا اعدام مبارزین سیاسی، یا جلوگیری از محاکمه‌ی کارگران و فعالین دستگیر شده در اول ماه مه سال پیش در سقز، توسل اکثر سازمانهای چپ به مراجع بین‌المللی که اساسا دست پخت سرمایه‌داری جهانی هستند، درست بود، چرا به محض این که کارگران در ایران، ابتکاراتی نظیر آن را می‌زنند، باید مورد سرزنش قرار گیرند!

رژیم جمهوری اسلامی در برابر این خواست به‌حق کارگران با تراشیدن اشکالات قضائی و وقت‌گذرانی تن نداده و تا آنجا که بتواند مقاومت خواهد کرد. اما کارگران در این ماجرا ضرری نکرده‌اند. **اولا** کارگرانی که نسبت به رژیم هنوز متوهم هستند از

توهم بیرون خواهند آمد. **ثانیا** استبدادگری رژیم در انظار جهانیان روشن‌تر خواهد شد. **ثالثا** زمینه مناسبی فراهم می‌شود تا

اگر کارگران مستقلا دست به‌کار شدند، دلیل قانع‌کننده‌ی قانونی در برابر رژیم داشته باشند. بی‌هوده نیست که رژیم برای

جلوگیری از تشکل‌یابی کارگران، آنها را به مسایل حقوقی می‌کشاند تا به‌آنها بگوید که از نظر قانونی تشکلهای کارگری

موجودند و شما باید به‌آنها ببینید! اما وضعیت جهان و منطقه به‌گونه‌ای است که رژیم دست‌چندان بازی هم ندارد. طبعاً بعد از این فعالیت‌های مشخص اگر فعالین کارگری دست روی دست بگذارند و کاری در جهت تشکل‌یابی شان نکنند و مستقلا به‌این کار نپردازند، آن‌گاه باید مورد انتقاد قرار گیرند و عوامل سازش‌کار در درون آنها باید شناسائی شوند.

پیش بردن مبارزات مشخص بر اساس آموزش کمونیسم علمی یعنی "حق داشتن، سود جستن و اندازه نگه‌داشتن" باعث می‌شود تا جنبش کارگری بتواند فعالیت‌اش را تداوم بخشیده و پاسیو نشود. آیا باید از عمل‌کرد درست کارگران نساجی کردستان در برخورد به رفقای کارگر اخراجی و دیگر خواسته‌هایشان انتقاد کرد چون صد در صد همه‌گی خواسته‌ها تحقق نیافتند؟ آیا

معیار ما در مبارزات مشخص و در شرایط دفاعی باید ماگزیمالیستی باشد تا از مبارزه‌ی انجام گرفته راضی شویم؟

چپی که مدعی دفاع از طبقه‌ی کارگر است، موظف است با سیاست کنار گود نشستن و لنگش کن، که توسط برخی تشکلهائی

که اسم بی‌مسمای "کارگری" بر روی خود گذاشته‌اند ارائه می‌شود، قاطعانه مرزبندی کند و برای پیوند با طبقه‌ی کارگر و

جنبشهای کارگری صمیمانه بکوشد و اگر چنین کند خواهد دید که در عمل مسائل به‌گونه‌ای دیگر مطرح می‌شوند و راه حل

دیگری را می‌طلبند که با ایده‌آلیسم فرسنگها فاصله دارد.

به علاوه اگر کمونیست‌ها خود متشکل نشوند و سازمان پیش رو و ستاد رهبری کننده‌ی واحدی به وجود نیاورند و برعکس در تفرقه و پراکنده‌گی نظری و سازمانی پافشاری کنند، چه‌گونه به‌خود اجازه می‌دهند به کارگرانی که در عمل و در وسط‌گود مبارزه‌اند، رهنمود چنین یا چنان کنید را بدهند، مگر این که خودشان نیز به‌وسط‌گود مبارزه بپرند!

آنچه که امروز برای جنبش کارگری ایران از فوریت درجه‌ی اولی برخوردار است، ایجاد تشکل سراسری واحد و مستقل از کارفرما و دولت است. در این راه نیروهای چپ باید از طریق شرکت فعالانه در مبارزه‌ی کارگران، به آنها کمک کنند تا این مبارزه را به پیروزی برسانند و در عین حال آنها را برای نبرد سیاسی آینده بسیج نمایند. جدانمودن جنبش کارگری از پیش‌روانش، کار ضدانقلاب است. زیرا جنبش کارگری مشتمل است بر پیش‌روان، میانه‌روان و عقب‌مانده‌ها که باید جمله‌گی در صف واحدی به‌نبرد بپردازند. اما این تنها وظیفه‌ی پیش‌روان است که با متحد شدن خود بتوانند در وهله‌ی اول میانه‌روان را به‌سوی اتحاد باخود جلب کنند و نهایتاً هر دو به جلب عقب‌مانده‌ها اقدام کنند. پاسخ صریح دادن به این واقعیت، یعنی حرکت در به‌پیش راندن جنبش کارگری برای کسب قدرت و به‌دست آوردن حق تعیین سرنوشت خودشان!

"به من نگو چه می‌گویی، به من بگو چه می‌کنی" - لنین - آمپریو کریتسیسم

۱۹ آوریل ۲۰۰۵ - ابراهیم